

بازتاب کار و تلاش در ترانه‌های عامیانه مردم لرستان

محمد حنیف*

خاستگاه اولین ترانه کار کجاست؟ اولین سراینندگان ترانه‌های کار چه کسانی بوده‌اند؟ و از آغاز خلق اولین ترانه کار چند سال می‌گذرد؟ ما پاسخی برای سوالات بالا نداریم، اما کمابیش می‌دانیم که این زیباترین تجلی روح تن عرق‌ریز، این جلوه شگرف تلاش و نماد بی‌ریای عشق‌ورزی به عمل، همواره بیانگر گونه‌های متفاوت زندگی سراینده‌هایش بوده است. ترانه‌های کار نیز همچون بسیاری دیگر از جنبه‌های ادبیات شفاهی، سرشار از رمز و رازند. مرد دریا در ترانه‌های کار خود از دریا می‌گوید و زن کوه‌نشین، از مظاهر زندگی کوهستانی‌اش، همچنین کویر، جنگل، دشت، ریگزار، یخچال‌های طبیعی و غیره نیز عناصر پررنگ آواهای انسان‌هایی است که تحت تأثیر وسایل و شرایط کار و جغرافیای زیست خود اشعاری سروده‌اند.

در این میان، آوای کار در میان اقوام لر نیز بیانگر نوع مشاغل، علائق، دلبستگی‌ها و نحوه زیست آنهاست. در این ترانه‌های شفاهی که سینه به سینه از نسل‌های گذشته به مردم امروز رسیده، نگاه لطیف زن و مرد لُر به کار و ابزارهای آن به روشنی هویدا است؛ وجود ابزارهایی چون خیش، مشک، داس و خرمن‌کوب و حضور همیشگی جاندارانی

*. کارشناس ارشد تاریخ

چون میش و گاو در تار و پود این ترانه‌ها بیانگر نحوه زندگی، و کار و چگونگی تعامل آنها با جهان پیرامونشان است.

نگاه لرها به کار:* در لرستان، هر چند امروزه درصد بیکاری بسیار بالاست، اما کوشندگی لرها در مقایسه با مردمان مرکز ایران قابل مقایسه نیست، چرا که در باور لرها

بیکاری بسیار مذموم است و آدم‌های بیکار، اصطلاحاً بی‌عار و بی‌لو، bilow (انسان بی هدف و بی‌انگیزه)، نامیده می‌شوند. همچنین برخی ضرب‌المثل‌ها که در لرستان رواج دارد، مثل کار، جوهر مرد است، نشان می‌دهد که در لرستان زندگی با کار آنچنان آمیخته است که هیچ تفکیکی بین این دو وجود ندارد و آیین‌های کار، آیین‌های زندگی، باورهای کار، باورهای حیات، و آواهای کار در لرستان انعکاس صدای زندگی در بین زنده‌هاست. کار بارگ و استخوان لر در آمیخته و این مختص مردها نیست بلکه هر عضوی از جامعه او می‌بایست در این میدان خود را بیازماید.

زن در زندگی خود به همان اندازه کار می‌کند که مرد، و این همپایی و همگامی در همه عرصه‌ها، چه در مزرعه و خارج از خانه و چه در خانه دیده می‌شود، و بالطبع در چنین محیطی، کودک از آغاز زندگی در کنار پدر و مادر، کار را به عنوان عنصر اصلی زندگی و زنده بودن تجربه می‌کند.

*- این بخش با همکاری و هم‌فکری عزت‌الله چنگایی نگاشته شده است.

سحرخیزی در زندگی لر یک اصل است و قبل از اینکه خورشید چشم بگشاید، چشمان مرد و زن و کودک با نگاهی به افق‌های آینده بر روی زندگی باز می‌شود. زن در کنار تنور می‌نشیند و بوی خوش نان را در فضای روستا می‌پراکند. مرد به تناسب فصل، خیش، داس و دیگر ابزارهای کار را به سرزمین می‌برد و پسران نابالغ، با هی‌هی صمیمانه خود، گله را به سوی دشت، رم می‌دهند، و دخترکان خانه در آرام کردن نوزادان به مادران خود کمک می‌کنند و در گوشه‌ای دیگر زیر سایه چادرها، کودکان از معلم خود می‌آموزند که زندگی را چگونه بنویسند؛ این تصویری از زندگی در لرستان است.

در لرستان برای هر کاری وقت و زمان مناسب در نظر گرفته می‌شود. نحوست بعضی از روزها و در مقابل مبارکی بعضی دیگر، جزو باورهای مردم است. از میان روزها، پنج‌شنبه (شب جمعه) و یکشنبه (شب دوشنبه) را برای کار خوب می‌دانند و سعی می‌کنند مسافرت، عروسی، معامله و خرید منزل و اجناس را در این دو شب انجام دهند. شب شنبه مقهور و رد شده است و در آن هیچ کاری را به مصلحت نمی‌دانند، اگرچه با تعطیل شدن کار در روز شنبه نیز مخالفت می‌کنند و در این روز دست از کار نمی‌کشند. جمعه برای مردم لرستان عید محمد (ص) است و هر کاری در روز جمعه و یا شب جمعه مبارک و میمون است.

از میان ساعات، ساعات قبل از طلوع خورشید را برای کار ترجیح می‌دهند. در اول شب گریه ممتد کودک نامیمون است و در طول شب، از کارهایی مثل ناخن گرفتن به شدت پرهیز می‌کنند، چون جدا شدن استخوان از گوشت را در شب بدیمن می‌شمارند.

در میان اقوام لر، حسن خلق تا آنجا برای زن و مرد اهمیت دارد که در باورشان پرورنده‌اند اگر در ابتدای روز هنگامی که از خانه گام بیرون می‌نهند، آدم شادمانی را

از دیگر باورهای لرها این است که معتقدند هر روز صبح، شیطانی در پروک صورت افراد لانه می‌کند که با شستن صورت، به ویژه آب وضو فرار می‌کند.

ببینند که متبسم و خوش برخورد است، با این اعتقاد به کار می‌پردازند که آن روز، روز خوبی است و گره از مشکلات آنها گشوده می‌شود و اگر عکس این قضیه رخ دهد، بر این باورند که آن روز کار برایشان سخت خواهد شد. از این رو، به انسان‌های بشاش و خنده‌رو، به اصطلاح ری و خیر *ri vexer* (کسی که همیشه چهره‌اش به خوشی گشاده است) می‌گویند و آدم اخموراری و شر *ri ve ar* (کسی که از صورتش شرارت می‌بارد) می‌نامند.

میمونی یا در مقابل نامبارکی دشت اول صبح نیز از دیگر اعتقادات مردم لرستان است و آن بدین صورت است که هر فروشنده روی اولین مشتری حساب باز می‌کند. یعنی اولین وجهی را که کاسب از مشتری می‌گیرد، دشت می‌نماید و این جمله را فروشنده بعد از دریافت دشت می‌گوید: دشت کردم دشت حلال زایه، لعنت بر شیطوم حرام زایه (دشت کردم دشت حلال زاده لعنت بر شیطان حرام زاده - مراد انسان عبوس و اخموست که اول صبح با بداحمی برخورد می‌کند).

از دیگر باورهای لرهای این است که معتقدند هر روز صبح، شیطانی در چروک صورت افراد لانه می‌کند که با شستن صورت، به ویژه آب وضو فرار می‌کند. اصولاً مردم لر از انسان‌های خواب‌آلود به نیکی یاد نمی‌کنند. در بعضی نقاط می‌گویند: خوب است خورشید بر تن بیدار انسان طلوع کند.

همچنین به کار بردن قیچی و چاقو راه و رسمی دارد. مثلاً اگر کارد و قیچی را چند بار به هم بزنی، احتمالاً دعوایی رخ خواهد داد و یا اگر چاقو را به طرف کسی بگیری و یا آن را دم باز به دست دیگری بدهی، بدشگون است و بایستی نوکش را به زمین بزنی تا نحوست آن برطرف شود.

همان‌طور که گفته شد در این دیار کار و زندگی آمیخته با هم‌اند و مرد و زن، در بستر زندگی، با کار زنده‌اند. از مهمترین کارهای مردم لر تلاش برای تأمین معاش خانواده است، ولی همه زندگی این نیست. بخشی از زندگی در اوقات فراغت تجلی می‌یابد که آنجا، آیین‌های فرهنگ زندگی را پیش روی محقق اهل نظر قرار می‌دهد. در آواهای اوقات فراغت، شرح کار روزانه را می‌خوانند و قصه‌های نشأت گرفته از فرهنگ و تاریخ بومی را ورق می‌زنند.

کار در زندگی چنان آمیخته است که ساعات خاصی برای آن متصور نیست، گاه به فصل کار، مثل زمان درو، روز و شب پی در پی هنگام کار است، و مواقعی نیز کار نیست؛ همچون روزهای کوتاه و شب‌های طولانی زمستان که همه ساعات، زمان فراغت است. مهمترین کارها برای مردم لرستان، کشاورزی و دامداری است و برای هر یک آداب، آوا و باورهایی است. آنقدر در لرستان آواهای متفاوت برای کار و زندگی فراوان است که گویی لر بدون این آواها نمی‌تواند زندگی بگذراند. چند نمونه از این آواها را مرور می‌کنیم.

دونه شوو چمه گاو یاری

زمین لاه لاوگال ناکاری

دیروز صبح رفتم زمین را شخم بزخم (گاو یاری)

زمین پستی و بلندی داشت و گاوهایم کارا نبودند

گیلام گیر کردی دی مرزمون

دیم کله میشی سر آورده اژره گون

گاوآهنم در یک مرکز سخت گیر کرد

'e žere gavan دیدم موشی از زیر بوته گَوَن سر برآورده
 mèi mè e n^{mi} berafâte bi مویش، مویشه نوی، برفاتی بی
 dam kolo pet kol ya afâti bi دم کل و پت کل یه شفاتی بی
 موش، موش معمولی نبود، چیز عجیبی بود
 دهانش کوتاه و بینی اش کوتاه، چیز عجیبی بود

vetm'e kola mèi čâte 'e gâla وتم کله میش چاته اگاله
 vet zemin mardema toni ō čuârak dâri وت زمین مردمه تونیچ چوارک داری
 به او گفتم ای موش با گاوهای من چکار داری
 او در جواب گفت تو صاحب زمین نیستی تو رعیت دیگرانی

'e 'ow qese zur ' eme qese kam اوقصه زور مه قصه کم
 čapâlam al kerd dâmar nome dam چپالم شل کرد دام ارنوم دم
 او حرف زور می زد و من محتاطانه کمتر جواب می دادم
 بالاخره دستم را شل کردم و سیلی محکمی بر دهان او نواختم

če vetiya berâr čam siyo čam kâow چی وتیه برار چم سه و چم کاو
 vaxte ' iman di hatne gâla gâl وختی ایمن دی هاتنه گاله گال
 رفت و به برادران چشم سیاه و چشم آبی اش گفت
 وقتی [برادرانش] مرا دیدند شروع به بانگ برآوردن کردند

'ima kam bimon ' tmwven fera bin ایمه کم بیمن - اون فره بین
 miyânar ' ima nemakatimon میانر ایمه نمکتیمون
 ما دو نفر بودیم و موش ها زیاد بودند
 می زدند به ما ولی ما نمی افتادیم

vetamo va pai pai va dase dase و تموو پای پای و دسه دسه
 bečime e' diyâra bènim n kase بچیم ا دیار بونیمن کسه
 گفتیم یواش یواش و با احتیاط هم جنگ کنیم و هم عقب‌نشینی (جنگ و گریز)
 برویم به بلندی، شاید کسی را ببینیم.

va pai pai va dase dase و پای پای و دسی دسی
 čime diyâra dim n suâre چیمه دیاره دیمن سواری
 با احتیاط و جنگ و گریز رفتیم بالای بلندی، شخصی را دیدیم
 که بر اسب سوار شده بود.

این داستان که خلق آن احتمالاً بی‌تأثیر از قصه معروف موش و گربه عبید زاکانی نبوده
 است، با درگیری موش بینی کوتاه و مرد کشاورز ادامه پیدا می‌کند و با فرار انسان‌ها از
 سرزمین موش‌ها به پایان می‌رسد.
 اشعار فوق، حکایتی طنز از زندگی پر فراز و نشیب در لرستان، شرح درگیری‌ها،
 کشته‌ها و آوارگی‌ها، شرح جنگیدن برای زمین دیگری و کشته شدن برای حفظ زمین او
 و بالاخره شرح دوران بی‌قانونی و حاکمیت خوانین است.

در بعضی روستاهای سیلاخور شنیده شده است که هنگام درو می‌خوانند:
 اگر خسته جانی بگو یا علی اگر ناتوانی بگو یا علی
 و هنگام کوبیدن خرمن و دیدن حاصل یک سال تلاش خود، شادمانه‌ترین ترانه‌ها را
 سر می‌دهند و با بهترین الفاظ، گاو خود را یاد می‌کنند که در ابتدا و انتهای کار، یار و
 همراهشان بوده است:

dtmwre hu hula hu دوره هو هوله هو
 zilet naču hula hu زیلت نچو هوله هو

بچرخید! (خطاب به گاوها) بر روی خرمن و آن را خرد کنید!
 نترسید از این خرمن بزرگ، بالاخره خرد می‌شود.

هی دوره هی دوره دوربگرد کله زرد

he d^mwre he d^mwre d^mr begerd kala zard

هه هه هو هه هه هه هه گیون منی کله کاو

he he hu he he hu he he g^mne meni kala kâow

هی بگرد و هی بچرخ، جان منی گاو زرد رنگ

هی بچرخ، جان منی گاو کیود رنگ

البته این ترانه‌ها که بخشی از ادبیات عامه لرها محسوب می‌شود، در مناطق مختلف استان با گویش‌های متفاوت بیان می‌شود، و به مردها اختصاص ندارد. زیرا زنان نیز، همچون مردان، کار و تلاش خود را با زیباترین آواها در می‌آمیزند تا در حین کار نشاطشان صد چندان شود. زن لر در این آواها برای حیوان که بخشی از درآمد و معاش خانواده را تأمین می‌کند، سلامت و دور بودن از چشم زخم حسودان را طلب می‌نماید، او به هنگام شیردوشی، چنین سر می‌دهد.

Pit Pit Pit Pit Pit Pit Pit Pit

پیت پیت پیت پیت پیت پیت پیت پیت

بیا بیا بیا...

نوم خدانیر علی چش حسید پوقه بلی

nome xodâ nire 'ali ča e hasid puGe bali

نام خدا به تو باد (ماشاءالله) چشم حسود همچون بلوطی که در آتش افتاده، بترکد

نوم علی نیرآورده چونکه دلم شیر آورده

nome 'ali nir 'âorda õonke delem ir 'âworda

نام علی نور آورد، جان دلم شیر آورد.

نوم خدا خووم اوما، نوم خدا، خوش اوما

nome xodâ xoem 'omâ nome xodâ xos 'oma

ماشاءالله خوابم آمد ماشاءالله خوش آمد

goe xomi xom do emet گو خومی خوم دوشمت
berem ta bâzâr foru emet برمه بازار فروشمت
تو گاو منی خودم تو را می دوشم
و شیرت را به بازار می برم و می فروشم
miemet kato mipu emet می یمته کتو می پوشمت
و از حاصل آن کتان می خرم و می پوشم

زن لر آن گاه که مشک را می زند (تا از دوغ کره بگیرد) از خیر و برکتی که خداوند در
مشک قرار داده است، سخن می گوید و به تمجید مشک می پردازد:

ma ka kam žaniya va kare pati مشکه کم ژنیا و کری پتی
مشکه را زدم، همه اش کره خالص بود
'owe ku bârem kani Gimati او اکو بارم کی نی قیمتی
آب از کجا برای شستشوی مشک بیاورم؟ از چشمه ای قیمتی (هم سنگ خودش)
ma ka bežan ke žaniyâya مشکه بژن که ژنیا یه
اکووه و کور کنیاییه
'e k^mwe va k^mwr kaniyâya مشکه بزن که دیگر کار تمام است، ای مشکه همچون چشمه ای می مانی که از
کبیرکوه سرچشمه گرفته باشی
ma ka bežan ke merdam مشکه بژن که مردم
گشت مالیل نکردم
ga te mâleyl nak rd m مشکه زودتر زده بشو که از بس تکانت دادم، مردم از خستگی (جانم دارد در می آید)
برای اینکه تو را آماده کنم از کسی کمک نگرفتم.

در تمامی آواهای لرستان، امید به آینده و شکر نعمت، جایگاه خاص خود را دارد و
در این ترانه ها نشانی از خستگی، دلمردگی و افسردگی یافت نمی شود. ارتباط عمیق
عاطفی میان لر و شیء و حیوانی که منبع معاش اوست، به خوبی مشهود است. مثلاً آنجا

که می‌خواند:^۱

gTMne meni go bena

گیون منی گوبنه

to bue 'ilâ gTMe me mena

تو بی ایلاگی منه

جان منی ای گاوی که در وسط خرمن بسته شده‌ای

کمی این طرف‌تر بیا! اکنون نوبت من است!

سراینده از گاو خود با لفظ جان من یاد کرده و از او تشکر می‌کند که همپای او متحمل

رنج کار شده است.

اسناد موجود در آرشیو فرهنگ مردم مرکز تحقیقات، بیانگر وجود دو نمونه در خور

توجه و جالب دیگر از اشعار مربوط به کار در لرستان است. اولین نمونه اشعار مذهبی

مربوط به دروایش دوره گردی است که هنگام خرمن‌کوبی، و با هدف دریافت سهمی از

گندم، در خرمن جاها می‌خوانده‌اند.^۲

نمونه دوم، اشعاری است که شهرفرنگی‌های بروجرد در سالیان دور برای مشتریان

خود سر می‌داده‌اند.^۳

در نمونه اول اشعاری است درباره عاشق شدن دختری مسیحی به حضرت علی‌اکبر:

از نصارا دختری چون آفتاب دید رخسار علی‌اکبر به خواب

همچنین توصیف جمال و خلق و خوی حضرت پیامبر اسلام (ص):

گل سرخ از عرق روی محمد باشد دل من شاد زگیسوی محمد باشد

و دیگر روایات دینی ...

و اشعار شهرفرنگی نیز که از آن می‌توان به عنوان نمونه‌ای از ترانه‌های کار نام برد، از

این قرار است:

خوب تماشاکن

شهر فرنگه

رنگ و وارنگه

خوب تماشاکن

گرفته دستش
یک چوب باریک
مردم کاشون
خوب تماشاکن
گرگ بیابون
میون هامون
داره می‌گرده
حیرون حیرون
خوب تماشاکن
بازار بلخه
بادوم تلخه!
توی طبق‌ها
خوب تماشاکن
خوشحال و خندون
با گله‌هاشون
با چوپوناشون!



پی‌نوشت‌ها:

- ۱- به روایت حسینعلی امیر سرداری، فوق‌دیپلم، روستای فلک‌الدین بروجرد.
- ۲- این اشعار را غلامحسین کرم‌بخش، سپاهی دانش روستای سنگ سفید بروجرد در مرداد ماه سال ۱۳۵۲، برای برنامه فرهنگ مردم ارسال کرده است.
- ۳- این شعر را آقای فرخی‌زاده در خرداد ماه ۱۳۴۶، از شهر بروجرد، برای برنامه فرهنگ مردم فرستاده است.